

زندگی و آثار ملک‌الادب (میرزا نصرالله‌خان صبوری اصفهانی)

محمد رضا بهزادی

رضا کسروی^۱

نصرالله کسروی^۲

یکصد و چهل و نه سال پیش از این، در روز آدینه، پنجم ذی‌قعدة سال ۱۲۷۹ قمری در گلشن اصفهان، شهر هنر و ادب و شعر و ذوق، در خانواده‌ی مردی از رجال صاحب‌نام عصر خویش، کودکی دیده به جهان گشود که هنوز پای از دوران شباب فراتر ننهاده، گوی بلاغت را با چوگان فصاحت خویش از هم عصرانش می‌ربود.

محمد مشهور به میرزا نصرالله‌خان کسروی و متخلص به صبوری، از شعرای اواخر قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم ه. ق. و چهارمین فرزند ذکور میرزا ابوطالب‌خان اصفهانی مشهور به عادل است؛ میرزا ابوطالب در جوانی وارد مناصب دولتی دستگاه حکومت قاجاریه شد و بعدها داخل اجزای امور دفتر خاصه ملک جهان‌خانم مهد علیا مادر ناصرالدین‌شاه قاجار شده، از اولیای تشکیلات وی در اصفهان گردید. [۱۳] به نظر می‌رسد می‌توان مهم‌ترین دلیل تشکیل دفترخانه مخصوص مادر شاه را در آنجا، واقع شدن مقبره امیر قاسم‌خان قاجار قوانلو، پدر مهد علیا در قمشه (شهرضا) در هفتاد کیلومتری جنوب غربی اصفهان دانست.

۱. نتیجه فحیم‌الملک (برادر مرحوم صبوری).

۲. نوه پسری مرحوم صبوری.

امیر قاسم خان قاجار (ملقب به امیر کبیر و ظهیرالدوله)، داماد فتحعلی شاه و پسر سلیمان خان قاجار قوانلو (ملقب به امیر کبیر)، از بزرگان ایل قاجار و از افراد متنفذ و رجال صاحب نام حکومت فتحعلی شاه است. وی در سال ۱۲۴۷ یا ۱۲۴۸ هـ. ق، زمانی که عازم فارس بود، در مدت اقامت خویش در قمشه، شبی پس از میگساری از بلندی به زیر افتاد و جان سپرد [۵] و در جوار امام زاده شاهرزای قمشه مدفون گردید [۲۰]. بعدها به دستور مهد علیا برای وی مقبره‌ای در آن محل ترتیب داده شد و تولیت و مواجی برای سرکشی و نگهداری آن تخصیص یافت.

میرزا ابوطالب عادل اصفهانی به سال ۱۲۸۷ هـ. ق. که برای سرکشی مقبره امیر قاسم خان رهسپار آن سامان بود، در قمشه بیمار شد، درگذشت و در امام زاده شاهرضا به خاک سپرده شد. [۲۰]

خانواده پدری محمد، همواره از ادوار گذشته از اعتبار ویژه و امتیاز خاصی برخوردار بوده‌اند که مهم‌ترین آن اتصال ایشان به نیای بزرگشان، ملک الشعراء خواجه مجد الدین همگر، از معاصرین شیخ اجل سعدی است و از وی با چندین پشت، به روایت اسناد معتبر و متعدد به خسرو اول ساسانی، کسری انوشیروان عادل را می‌توان بر شمرد [۲، ۱۲، ۲۰ و ۲۱]. از طرف مادری نیز، مادر بزرگوارش، خدیجه سلطان بیگم جابری انصاری، پس از طی چندین نیا، نسب شریفش به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگ پیامبر گرامی اسلام (ص) و از یاران امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) می‌رسد [۲، ۴، ۷، ۸، ۱۲، ۲۰ و ۲۱].

محمد در چنین خاندانی پا به عرصه هستی نهاد و در چنین محیطی نمو یافت. سالی پس از وفات پدر بزرگوارش،^۲ مادر، وی و سایر خواهران و برادرانش را همراه خویش به تهران آورد.

محمد در تهران تحت ارشاد و نظارت والدۀ مکرمه و برادر بزرگ‌ترش، میرزا محمد حسین خان فخرالملک،^۳ تحصیلات عرفی و مکتبی خویش را آغاز نمود. در چهارده سالگی به آموختن زبان فارسی و مقدمات صرف و نحو ادبیات عرب مشغول شد؛ هم‌زمان از محضر عالمان دیگری نیز بهره برد و علم هیئت و هندسه قدیم و ریاضیات را هم فرا گرفت.

اساتید وی در آن دوران، در مقدمات و رسم‌الخط زبان فارسی، آقا شیخ محمد رضا مازندرانی و میرزا ابراهیم ساوجی، ملقب به نایب‌الصدر و متخلص به خلیل و در فنون شعر از عروض و قافیه و صنعت قصیده و غزل، میرزا حسین خان سلماسی متخلص به حضوری و میرزا محمد قمی ملقب به شمس‌الفصحاء و متخلص به محیط بودند [۲ و ۲۰]. وی در دوران نوجوانی از محضر ایشان بهره برد و توانست به مناسبت

۱. شاعر و سخن‌شناس قرن هفتم هجری (۶۰۷ تا ۶۸۶ ق) که در دربار اتابکان فارس، منصب و لقب ملک‌الشعرایی داشته است.

۲. در ۱۲۸۸ یا ۱۲۸۹ هـ. ق.

۳. میرزا محمد حسین خان فخرالملک، اولین فرزند ذکور میرزا ابوطالب عادل اصفهانی است. وی از اواسط عصر ناصری تا پایان سلطنت محمدعلی شاه قاجار در صندوقخانه وزارت دربار مشغول به کار بود. در سالنامه‌های دولت علیه ایران وی را مستوفی اول دیوان اعلی و پیشکار کل صندوقخانه مبارکه در وزارت دربار اعظم آورده‌اند [۱، ۱۱، ۱۴، ۱۵ و ۱۶].

ذوق سرشار و طبع روان خویش، در سرودن اشعار دلربا به مراتب عالی‌ه‌ای برسد. چیزی نگذشت و زمانی نرفت که در قواعد نحو و اشتقاق صرف و قوانین منطق و محاسن بدیع و نکات معانی و دقایق بیان و اصول هندسه و میزان حساب و هیئت و براهین حکمت و فصول فقه و حجج اصول تبحری کلی یافت. نتیجه این کوشش‌ها، محمد جوان را مردی فاضل و شاعری زبر دست از آب درآورد.

پس از به اتمام رسانیدن تحصیلات، در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه، میرزا نصرالله وارد دستگاه دیوانی صدر اعظم وقت میرزا علی اصغر خان امین السلطان گردید و مناصبی را نیز به دست آورد [۲] که امروزه از آنها اطلاع دقیق و مقرون به صحتی در دسترس نیست؛ همین قدر می‌دانیم که در آن سال‌ها قضایدی چند در مدح مظفرالدین شاه سرود که مقبول طبع شاهانه واقع شده و مفتخر به دریافت صله گردید [۲ و ۱۲].

خانواده صبوری

میرزا نصرالله، خانواده‌ای کم جمعیت داشت و برعکس مرسومات آن روزگار، یک همسر اختیار نمود و تا آخر عمر پر برکت خویش، باکمال وفاداری در کنار همسرش زندگانی را سپری نمود. بر طبق قباله ازدواج باقی‌مانده از ایشان که در خانواده کسروی محفوظ است، میرزا نصرالله در ذی‌الحجه ۱۳۲۵ هـ.ق با بانویی از خانواده‌ای جلیل‌القدر، عقد ازدواج بسته و با اختیار این همسر، دل بدین خوش نمود تا باقی عمر را در پناه لطف و مهربانی یار دلجوی خود، راحت و آرام گذرانیده، دمی بیاساید که الحق این گونه گردید و آن حلیله جلیله، یار و غمخوار تمام عمر شاعر شد. خدایشان بیامرزد.

در آن نامه محبت و عقدنامه سعادت آورده شده است:

به میامین من تأییدات آلبهی، عقد مناکحت و مزاجت شرعی و مواصلت دائمی ملی قرار یافت؛ فی مابین جناب فضایل مآب، معارف آداب، سلاله دودمان عدالت و راست‌کرداری و زبده خلاصه خانواده جلالت و بزرگواری، قائد قوافل اصالت و نجابت، هادی طرائق حجب و اصابت، فروزنده گوهر درج عز و شرف اسلاف درخشنده اختر بروج افتخار و مباهات اخلاف قوام و قاعده فضل و ادب دوام و فایده عقل و حسب خداوندگار معانی و کمال پروردگار منطق و مقال، وحیدا بالذات، فریدا بالصفات، میرزا نصرالله خان صبوری اصفهانی الاصل طهرانی المسکن ... و علیا جناب، قمر نقاب، خورشید احتجاب، محجوبه حجاب و عفت و خدارت مستوره، ستر عصمت و طهارت، بانوی حرمسرای عزت و حرمت و خاتون خلوت‌سرای شرافت و جلالت، قدرت خانم بنت الصداقت مرحوم مغفور جنت و رضوان آرامگاه، فتح‌الله خان تبریزی ... جاری و واقع گردید.

در حاشیه آخرین صفحه این قبالة محبت که به طرزی بدیع تذهیب شده است، به عنوان شاهد، مهر و

۱. به طور کلی می‌توان اشاره کرد که رجال دیوانی خانواده کسروی و از جمله خود صبوری تحت حمایت حاجی امین‌السلطنه و برادر همسرش، میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان قرار داشتند. حاجی محمد علی خان امین‌السلطنه در اواخر عصر ناصری مدیر دفترخانه مبارکه استیفا و صندوق‌دار و جامه‌دار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریه دولت علیه به شمار می‌آمد [۱، ۲، ۱۸ و ۱۹].

دستخط مرحوم میرزا محمد حسین خان فخیم‌الملک و مرحوم میرزا هاشم خان مستوفی (هاشم کسروی)، آخوین داماد مشاهده می‌شود.

میرزا نصرالله و همسر گرامی‌اش، آن چنان که توصیفش رفت، خانواده کم جمعیتی داشتند و حاصل این پیوند آسمانی و متبرک دو فرزند، یک پسر و یک دختر بود که هر دو نیز میان امثال و اقران خویش سربلند و شاخص شدند.

نخستین فرزند وی، ادیب‌الدین (فتح‌الله خان که به خاطر جد مادریش بدین نام خوانده شد) و دومین، بانویی به نام فاطمه (حوریه) خانم کسروی است که وی نیز دارای طبع شعر بوده و سراینده اشعاری هر چند اندک است.

ادیب‌الدین در جوانی مانند پدر بزرگوار، آدمی سرشت و مردمی نهاد، راست گفتار و درست کردار، بزرگ منش و انسانی روش، کم گزاف و بی‌خلاف، نوآموز و نام اندوز بود و چون در جوار آن پدر فاضل پرورش یافت، از نوجوانی با رموز ادب و شعر فارسی آشنا گردید و دست پرورده پدر در سرودن اشعار نامدار شد. از مرحوم ادیب‌الدین متخلص به ساسان، دیوان اشعار ارزشمندی نیز به یادگار مانده است که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده. وی در بهمن ماه یک‌هزار و سیصد و شصت، بر اثر سکت قلبی در تهران درگذشت و در جوار کریمه اهل بیت (س) در باغ بهشت قم به خاک سپرده شد.

صبوری، با آنکه دیر ازدواج کرده^۱ و به تبع با فرزندانش اختلاف سنی زیادی داشت، از دوران کودکی به تربیت ایشان همت گماشت، اما به جهت مخالفت طبع شاعر با علوم مورد تدریس و عرف مدارس آن روزگار، القای نادرستی گفتار معلمین به فرزندان و سعی در شکل‌دهی ذهنیت ایشان، مشابه اسلوب تربیتی مورد قبول خودش در درس، فرزندانش دچار یک تشویش ذهنی و دوگانگی شده و هیچ‌کدام نتوانستند تحصیلات عالی خود را به صورت کلاسیک به پایان برسانند [۱۸]. جدیت و تمرکز در کار، همواره باعث می‌شد تا صبوری اغلب در اتاق خویش، مدت زیادی مشغول سرودن و کتابت اشعار باشد^۲ و به هرگونه مزاحمت از جانب خانواده، حساسیت نشان دهد که این مطلب موجبات آزردهی اعضای خانواده و بستگان را فراهم می‌کرد. [۱۸].

در این میان ادیب‌الدین که همراه پدر در مجالس شعر حضور می‌یافت، توانست در ظل حمایت والد ماجدش طبع شعر نهفته را بیدار ساخته، اشعار پرمایه‌ای بسراید. قسمتی از اشعارش در یگانه دیوان به جا مانده از صبوری مضبوط است. [۱۲]

۱. حوالی ۴۵ سالگی

۲. صبوری حتی زمانی که مشغول استراحت بود و در بستر مہیای خوابیدن می‌شد، اغلب به صورت تقریباً نشستہ می‌خوابید و قلم و کاغذش را نیز در کنار خود قرار می‌داد تا اگر در عالم خواب شعری به ذهنش رسید، بتواند آن را فوراً مکتوب نماید [۱۸].

آثار صبوری

مهم‌ترین اثری که به نظر می‌رسد از صبوری باقی مانده و اکنون نیز نسخه آن در خاندان کسروی محفوظ است و بیشتر شهرت، بلکه تمام آوازه وی نیز زاینده این اثر است، دیوان بزرگ شعر اوست. این دیوان که نتیجه یک عمر کوشش و تلاش شاعر بود، مع‌الاسف هرگز نه در زمان حیات و نه پس از ممات شاعر طبع نگردید. در همان زمان حیات شاعر، هر از چندی که در محافل ادبی حاضر می‌شد، برخی از اشعار سروده شده را که قرائت می‌کرد، به دوستان اهدا می‌نمود و ایشان نیز در حفظ آن می‌کوشیدند، اما این تعداد از برگه‌های اشعار اکنون در دسترس ما نیست، لکن برخی از سروده‌های صبوری را که از آنها مستخرج گردیده است، می‌توان در منابعی چند مشاهده کرد [۲، ۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲ و ۲۳]. از اینکه آیا این اشعار پراکنده با دیوان اصلی تفاوتی دارند یا چیزی افزون از اشعار مزبور و قصاید و غزلیات و رباعیات دیگری نیز موجود باشد، اطلاع دقیقی در دست نیست و به نظر می‌رسد اگر روزی این دیوان، برای طبع مورد نظر قرار گرفت، شعرهایی که در گوشه کنار پراکنده و در دست این و آن باقی مانده‌اند بدان مزید گشته تا به غایت خویش واصل گردند.

با این اوصاف، در حدود ۱۳۴۵ ه. ش، مرحوم ادیب‌الدین کسروی با همکاری یکی از دوستان نزدیکش، دکتر محمد کامکار پارسی^۱ که از محققین و نویسندگان برجسته بود، اقدام به تصحیح و تنقیح دیوان صبوری و مقابله اوراق دستنویس اشعار پراکنده با دیوان مذکور نمودند تا آن را به طبع بسپارند، لیکن این تلاش‌ها به سرانجام نرسید [۱۸].

به نظر می‌رسد شخص شاعر در زمان حیاتش، علاقه‌ای به طبع اشعارش نداشته و تنها به جمع‌آوری و نگارش آن و سپس تدوین و تجلید دیوان خویش اقدام کرده و سعی وی بر آن بوده تا تنها به حفاظت آن همت گمارد.

نظم و نثر صبوری، عاری از تکلف و ابیاتی روان و گویا هستند.

به طور کلی می‌توان دیوان صبوری را شامل ابیاتی در مدح و ستایش حضرت رسالت مآب - صلوات‌الله علیه - و ائمه هدی - علیهما السلام - یا در توصیف اتفاقات و وقایع معاصر با شاعر یا در مدح برخی از رجال و شاهزادگان حکومت قاجار دانست که در ذیل به صورت فهرست‌وار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم [۱۲]:

در تهنیت ولادت حضرت رسالت مآب - صلوات‌الله علیه - در هفدهم ربیع المولود ۱۳۲۹ ه. ق؛

در تهنیت ولادت حضرت حجت عصر - عجل‌الله فرجه - ؛

در تمجید تعزیه‌داری حضرت خامس آل عبا - علیه السلام - ؛

مرثیه‌ای در شهادت حضرت قمر بنی هاشم - علیه السلام - ؛

مرثیه در واقعه کربلا و اشاره به واقعه وفات مرحوم مغفور سید السادات علوی الشهبز به آخوی؛

۱. دکتر محمد کامکار پارسی از نویسندگان، شعرا و محققان برجسته و از اساتید ادبیات دانشگاه‌های کشور بود. وی به سال ۱۲۷۴ خورشیدی متولد و در ۱۳۶۲ درگذشت.

در توصیف ضریح فولادی تقدیمی جناب حاج محمد علی خان امین‌السلطنه به جهت ائمه بقیع - سلام
الله علیهم اجمعین - ؛

در ستایش ریاست وزرای عظام الکرام آقای صمصام‌السلطنه؛

در مدح و ثنای فرزند مظفرالدین شاه، عضدالسلطان؛

در ستایش ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه؛

در مدح ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار متخلص به حیرت؛

در توصیف جناب جلالت مآب ظفر السلطان؛

در ستایش مظفرالدین شاه در سفر اول فرنگستان؛

در توصیف امیرالامرا اسدالله خان ضرغام‌السلطان؛

در توصیف شاهزاده عبدالصمد میرزای عز‌الدوله؛

در مدح بندگان شاهنشاه اسلام پناه و تهنیت فتح مجلس شورای ملی؛

قطعه ای در تهنیت مجلس شورای ملی - شید الله ارکانه - ؛

در تهنیت ورود قوای فاتح تهران ، پس از فتح وظفر و سرکوب استبداد محمد علی شاهی؛

رباعی در توصیف جشن القای کاپیتولاسیون که در منزل فرخی یزدی، مدیر جریده طوفان سروده و در

شب ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۷ ش و ذیقعد ۱۳۴۶ ق این جشن برپا بوده است؛

در ستایش مظفرالدین شاه و سپاس و نیایش میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان؛

در شکایت از پیری و حکایت گوشه‌گیری و اشاره به مقام منیع حضرت اشرف، خواجه اعظم، حسن ابن

ابراهیم، آقای وثوق‌الدوله - دام اقباله‌العالی - ؛

و بسیاری دیگر که هر کدام در خویش دنیایی از معارف و ظرائف طبع و نظر بلند صبوری را نهفته دارد.
با توجه به قرارگیری شاعر در بطن انقلاب مشروطیت ایران و نظاره نزدیک وی از حوادث آن و همچنین
روح آزادیخواهی نهفته در نهاد ایشان به گاه استبداد، برخی از اشعارش رنگ و بوی و حال و هوای آن
روزگار را در اذهان زنده می‌کند و یاد آن دلاوری‌ها را پایدار می‌دارد، صد افسوس که با انحراف جریان
مشروطیت و شهادت و مرگ دوستان شاعر، صبوری، به خلوت خویش باز می‌گردد و پس از آنکه می‌بیند
انقلاب از مسیر خود فاصله گرفته است و یکی از بزرگان مشروطه و مشروعه خواهی را به جرم دفاع از
حریم اسلام بر دار جفا آویخته‌اند، می‌سراید:

یک روز به منصور بنازی ای دار

روزی ز مسیح سرفرازی ای دار

تا حشر بسوزی و بسازی ای دار

از آتش داغ شیخ نوری ز امروز

و این، گله و شکایت شاعر از روزگار دون است که پیکر مطهر شیخ فضل‌الله نوری را بر دار نامردمی‌ها
آویخته می‌بیند و در خاطرش از این شهادت این گونه می‌گذرد:

یا او تن ما ز دار سازد آونگ

یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ

اشعار ذیل از دیوان او به جهت مزید خاطر خوانندگان و آشنایی با سبک و روش شاعری صبوری، آورده می‌شود [۱۲]:

در مذمت کوتاهی رجال و سلاطین ایران:

کورستم و گودرز و کجا بیژن و طوس
امروز به ایران نبود نام و نشان
و له ایضاً:

دیگر دل ما شاد نگردد هرگز
تا فتنه انگلیس در ایران است
در تهنیت ولادت حضرت ختمی مرتبت - صلوات الله علیه - در سال ۱۳۳۲ هـ. ق. فرماید:

ایمان من ز کیش نصاری ز جسم تست
ز آن اختیار کرده‌ام اسلام تا ز دین
از پای تا به سر همه چون مظهر تواند
از طوع تو قبيله کسری نژاد را
و له ایضاً:

از بوی خاک تربت نوشیروان بداد
کسری که تا سپهر و جهان
است از او به یاد تست
این تلگراف وارث زنجیر عدل اوست
و له ایضاً:

در منقبت حضرت امام حسن مجتبی - علیه السلام - :
وجه حسن چو صاحب خلق حسن شود
آن خسرویم ما که فلک از خراج ما
اگه شود اگر ز جلال شهید عشق
دانی که حق عشق ادا می‌کند به جان؟
سبط نخست، یوسف ثانی، که فتنه‌اش
چشم و چراغ فاطمه، کز عکس طلعتش
شاهی که شیر حق، ولی الله دین، علی
بر هر دو وجهش احسن اگر یار من شود
گر تن زند، رعیت دور از وطن شود
شیرین به بیستون رود و کوهکن شود
آتش دمی که فتنه حسن حسن شود
از درد و داغ عشق، زلیخا شکن شود
گل، چشم باغ و لاله چراغ چمن شود
از دولت رخ حسنش، بوالحسن شود

با چشم احمدی چو به رویش نظر کنی
باید نخست شد چو حسن شخص مجتبی
هرگز به حيله، دیو سلیمان نمی‌شود
آن کس که منکر است خدا را، چگونه امر
گیرم که صلح کرد حسن با معاویه
همسنگ با معاویه گردد حسن، ولی
آن مرد حق بود که زیارتگش کنند
از لاشه معاویه تا حشر کو نشان؟
در دودمان آل محمد زوال نیست
تا در حصول تجربه ز ابنای روزگار
گردد به کام کودک اعداات شیر، خون
هرگز صبوری آگه از احوال عشق نیست
و له ایضاً:

از پای تا سر آینه ذوالمنن شود
تا حجت خدا و امام زمن شود
چندان که خاتمش به کف از مکر و فن شود
در مسند خلافت او، مؤتمن شود
گر صلح با شرایط خود، مقتدرن شود
وقتی که آفتاب و زمین هم ثمن شود
بعد از هزار سال که خاکش کهن شود
تا حق او معاینه بر مرد و زن شود
تا در حیاتشان سخن از شک و ظن شود
ابرار را تحمل رنج و محن شود
خون در مذاق طفل احبا، لبن شود
الآدمی که بی‌خبر از خویشتن شود

در آفتاب رویت، می‌سوزم از تب عشق
اول کسی که آموخت، آئین عشق، مائیم
تا خود کدام داریم، عمر ابد، من و خضر
سودای عشقم اول، دل بُرد و عاقبت جان
هر ذره کز وجودم، شد خاک و بر هوا رفت
دانی که شهسوار ست در ملک عشقبازی؟
با عشق شد هم آواز بانگ انالحق دل
دنیا و آخرت را با مردمش فروهل
چشم و دل صبوری، در خواب گشت بیدار

این حال روز عشق است، تا چون بود شب عشق
کز عهد مهد بودیم، استاد مکتب عشق
او آب زندگی خورد، من آب مشرب عشق
این است مطلب ما، تا چیست مطلب عشق
خیل منجمینش خواندند کوکب عشق
آن کس که شد به میدان پامال مرکب عشق
تا از درون جان خاست، صوت هو الرّب عشق
گر مرد راه عشقی، این است مذهب عشق
نوشید تا ز حُسْنَش، جام لبالب عشق

اثر دیگر صبوری که با توجه به علاقه او به اسطوره‌های باستانی ایران به نگارش و سرایش درآمده است، کتابی است آراسته به نظم و نثر ملهم از شاهنامه حکیم طوس، فردوسی علیه الرحمه که در آن از نوادر و اخبار و بدایع آثار و دلآوری و نیک سرشتی، سخن‌ها به میان آورده و به مانند دستورات مقدس اوستایی،

۱. این قصیده در یکی از اوراق پراکنده اشعار صبوری، به دستخط فرزندش ادیب‌الدین نگارش شده است.

آن را دستور شهنشاهی یا دستورنامه شهنشاهی نام نهاد و برای هر بخش و هر جزء آن، اسامی پهلوی و ساسانی ابداع و طرح‌ریزی نمود که در نوع خود اگر بی‌نظیر نباشد، کم‌نظیر است و به نظر می‌رسد علاوه بر نظم، در پختگی نثر نیز بدیلی معاصر با خویش نداشته باشد.

به عنوان نمونه، چند بیتی از بخش منظوم این نوحه‌نامه سرود کهن دستور را ذیل مطلب، نقل می‌نماییم:

سمیناد جشن، ورشیم ۳۶:

به نام خداوند جاوید شید	خداوند خورشید مهر آفرید
خدایی که پیکر کند ز آب و خاک	به پیکر دل روشن و جان پاک
خرد را به دل همدم جان کند	که جان برخی مهر جانان کند
روان را به روشن خرد پور کرد	ز بدخویی‌اش از پدر دور کرد
که آنان که در کیش اهریمنند	نه با ما که با خویشان دشمنند

و له ایضاً:

به نام خداوند جان و خرد	که جان را به دست خرد پرورد
خرد را پرستار دانش کند	روان را دم از آزمایش زند
چو دانش خرد را شود رهنمون	روان را کند آزمایش زبون
خرد را برآرد به تابنده ماه	روان را نشاند به خاک سیاه
اگر آدمی از خرد رو گرفت	ز خورشید رخسند نه پرو گرفت

همچنین شاعر در انتهای این کتاب حماسی، فرهنگ لغات و کنایات دستور شاهنشاهی را نیز برای درک بهتر معانی لغات پهلوی و طرح‌ریزی شده توسط خودش اضافه نموده است.

اثر دیگر صبوری، کتابچه‌ای است با عنوان بهار جاوید که در آن نمونه‌های شعری برخی از شعرای معاصر خود را با دستخط خودشان جمع‌آوری کرده که در نوع خود از ارزش تاریخی ویژه‌ای برخوردار است.

اخلاق و اوصاف صبوری

صبوری در عین وارستگی و بلندنظری، مردی با روحیه حساس و بسیار ظریف و شکننده بود و همواره غروری که از فخر اجدادی وی در ذهن خویش پروریده و به آن اعتقادی سخت بنیان و راسخ داشت، باعث شد که نتواند خدمت دیوانی مشخص و ثابتی را پیگیری کند. این فخر اجدادی را می‌توان از لابه‌لای ابیات دیوان اشعارش به درستی دریافت. در آنجا که می‌سراید:

گردیده وطن ز اصفهان طهرانم
از مجد کشد سلسله تا ساسانم

از راستی و درستی من همه کس
داند که من از نژاد نوشروانم
و له ایضاً:

هر چند نسب ز مجد همگر دارم
فخرم به نژاد خسرو دادگر است
جز همگری افتخار دیگر دارم
افسوس که یک جهان ستمگر دارم

و از این دست اشعار که به آنها اشاره خواهیم کرد، فراوان است. به همین دلایل وی هرگز در کار دیوانی موفقیت چندانی به دست نیاورد اما باید اشاره کرد مدتی کوتاه را در فاصله سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ هـ. ق. هم‌زمان با حکومت شاهزاده ملک منصور میرزا شجاع‌السلطنه بر ایالت فارس، در دستگاه دیوانی پیشکار ایالت، میرزا ابوالقاسم خان کمال‌السلطنه^۱ خدمت نمود.

البته به ظاهر پیش از آن نیز در حوالی ۱۳۱۵ هـ. ق. در اداره دیوان پیشکار و والی نام‌برده در ولایت گیلان و طوالش مشغول خدمت بوده است.

از آنجا که به بلند نظری و وارستگی شاعر اشاره شد، بی‌مناسبت نیست بگوییم وی هر آن چه به دست می‌آورد، به دوستان و بینوایان و حاجتمندان نثار می‌کرد و از همین جهت همواره از تهیدستی و زندگانی پر رنج خویش و معیشت سختش نالیده است [۲ و ۲۰]، چنان که می‌سراید:

خدایا این چه وضع زندگانی‌ست
که پیک مرگ را جان مژدگانی است

در صورتی که به علت جودت ذهن و قدرت طبع و توانایی بر سرایش قصاید و مدایح، همواره صله‌های گرانبه‌ای و عطایای بزرگ نصیب وی می‌شد و به علت اشتغال در دیوان حکومتی قاجاریه، درآمدی قابل توجه داشت، اما هرگز به فکر اندوختن آن نبوده اندیشه فردا را به خویش راه نمی‌داد.

وی مردی نیک‌سیرت و نیکو صورت بود و غالباً در حالتی که برگه‌های اشعارش را در دستاری قرار می‌داد، به سمت محل *انجمن ادبی مرکزی* یا *انجمن قدس*^۲ (در تکیه سادات اخوی، در کوچه سقاباشی در خیابان ایران) یا دیگر محافل ادبی، توسط خود یا فرزندش مرحوم ادیب‌الدین، حمل می‌کرد. در اثر این کار، گوشه‌های برگه‌ها فرسوده و پاره می‌شد و وی مجبور به بازنویسی آن بود؛ البته برخی از دوستان و شاگردانش از سیبل طنز و شوخی، فرزندش را *حامل‌الدیوان* لقب داده بودند [۱۷].

در اوصاف و اخلاق صبوری، حکایتی میان دوستان، شاگردان و نزدیکانش شهرت داشت که در زمان اقامت وی در شیراز رخ داده است. این واقعه که از حوادث قابل توجه زندگانی اجتماعی صبوری و یکی از سنجه‌های معتبر در شناخت اخلاق و اوصاف اوست، به ماجرای معارضه وی با حاج محمدتقی شیرازی، ملقب به فصیح‌الملک و متخلص به شوریده، شاعر روشندل شیرازی اشاره دارد که به صورت زیر نقل شده است:

۱. پدر مرحوم ابوالحسن صبا.

۲. انجمن ادبی و مذهبی که توسط حاج میر سید علی تقوی اخوی (سادات اخوی) تأسیس شده بود و به مدت ۶۵ سال (از ۱۲۹۹ تا ۱۳۶۴ ق) پابرجا بود. شعراء و بزرگان در اعیاد مذهبی خصوصاً نیمه شعبان در آن حاضر شده و به قرائت اشعار مذهبی خود می‌پرداختند [۲۰]. مرحوم صبوری از شعرای ثابت این انجمن بود [۳].

زندگی و آثار ملک‌الادب... / محمدرضا بهزادی - رضا کسروی - نصرالله کسروی

داستان از این قرار است که استیفای مواجب و نگارش بروات سرکاری بر عهده صبوری بوده و شوریده شیرازی مبلغ سیصد تومان مواجب داشته است. صبوری چون می‌دانسته شوریده مواجبی مقرر دارد که برای دریافت آن به دفتر استیفای ایالت مراجعه خواهد کرد، به مستوفی مربوطه دستور می‌دهد که وقتی شوریده [۱۷] یا گماشته وی [۲۳] برای گرفتن مقرری آمد، او را به بهانه‌ای نزد وی (صبوری) بفرستد تا از این راه باب آشنایی و سپس دوستی باز شود. متصدی مربوطه طرح ارتباط را چنین می‌ریزد که از مواجب شوریده نوعی مالیات به نام رسوم را کسر کند. چون برخی از مواجب از پرداخت رسوم معاف بودند و مقرری شوریده نیز چنین بود، وقتی شوریده علت کسر رسوم را می‌پرسد، او جواب می‌دهد که این دستور صبوری است، ولی شوریده به جای اینکه به صبوری مراجعه کند، نزد شعاع السلطنه می‌رود و از صبوری شکایت می‌کند. وقتی شعاع السلطنه دلیل این برخورد را از صبوری می‌پرسد، صبوری این دو بیت را در محضر حاکم سروده و می‌خواند:

سبایق دفتر مستوفیان سرکاریست / که بی‌رسوم کسی صاحب مواجب نیست
اگر مواجب خواهی رسوم ده ورنه / مواجبی که ندارد رسوم، واجب نیست
چون این لطیفه در پیشگاه حاکم جوان (شعاع السلطنه) مورد پسند قرار می‌گیرد، شوریده رنجیده خاطر می‌شود و قطعه‌ای می‌سراید و برای کمال السلطنه می‌فرستد که بیت آخر آن به این شرح است:
تا سر خامه است در دست کمال السلطنه / هر چه خواهد گو بکن، من هم صبوری می‌کنم^۱
پس از آن صبوری آشفته خاطر شده، در پاسخ، قصیده مفصلی مشتمل بر ۱۱۰ بیت^۲ می‌سراید که چند بیت آن به شرح زیر است [۲۳]:

سخن سریان هستند بس معاصر من / ولی چو من نسراید کسی به عصر سخن
سخن برد اگر آوازشان به روی زمین / بر آسمان رود آوازه سخن از من
سخن سپهر و منم آفتاب روشن او / ز آفتاب سپهر برین بود روشن
سخن چمن بود و من بهار خرم و سبز / همیشه خرم و سبز است از بهار چمن
کهن کند سخنان بدیع من امروز / بدایع سخنان سخنوران کهن
این مناظره کم کم به مشاجره و جدل می‌کشد و افراد بدخواه نیز آتش بیار معرکه می‌شوند و در نتیجه هجویات رکیک بین دو نفر رد و بدل می‌گردد.^۳ در نهایت به امر شعاع السلطنه و با خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی

۱. بیت آخر توسط مرحوم احمد گلچین معانی به این صورت ضبط شده است: تا قلم افتاده در دست کمال السلطنه هر چه خواهی گو بکن من هم صبوری می‌کنم [۲۰].

۲. این قصیده بر اساس آنچه در تذکره شعاعیه شمرده می‌شود؛ مشتمل بر نود بیت است [۱۰].

۳. در این میان عبدالرحیم شیرازی متخلص به حشمت نیز در دفاع از شوریده چامه‌ای مشتمل بر چهل و شش بیت سرود که مضمون اصلی آن انتقاد از خودپسندی صبوری و آتش افروزی وی در سرزمین شعرا یعنی شیراز بود. از آن جمله است:

برخی افراد، در خانه شوریده مجلس آستی کنانی تشکیل می‌شود و صبوری و کمال السلطنه هم حاضر می‌شوند و غائله پایان می‌پذیرد. در همان روز، شوریده قطعه‌ای خطاب به کمال السلطنه می‌سراید که دو بیت از آغاز آن به این شرح است [۲۳]:

کمال سلطنت ای نوبهار باغ کمال
من از هوای تو دوری نمی‌توانم کرد
غرض که من ز تو و صحبت صبوری تو
به هیچ حال صبوری نمی‌توانم کرد
سال‌ها بعد که شوریده شیرازی در ۱۳۰۵ خورشیدی (۱۳۴۵ ق) درگذشت، صبوری شعری در سوگ او سرود و تمام اشعار قبلی را هم از دیوان خود حذف کرد [۱۲ و ۱۷].

از دیگر همنشینان شاعر که به توصیف اخلاق و روحیات او پرداخته‌اند، میرزا محمد علی مصاحبی نائینی متخلص به عبرت و ملقب به عارف علی است که در کتاب ارزشمند *مدینه‌الادب*، ذیل احوال میرزا نصرالله خان صبوری سپاهانی آورده است:

«میرزا نصرالله مدعوا و محمد اسما؛ ... از صفات پسندیده ... خصلتی که داشت این بود که محصول دسترنج خود را با دوستان صرف می‌کرد. هر که بر وی وارد می‌شد، هر چه داشت بی‌تکلف نزد وی می‌آورد و بدین واسطه اغلب اوقات به درد تنگدستی مبتلا و درمانده خرج روزانه بود. ... در زمان حیات برادرش فخیم‌الملک، مرحوم حاج میر سید علی اخوی [حاج میر سید علی تقوی اخوی (سادات اخوی) بنیان‌گذار انجمن ادبی قدس] و میرزا احمد خان اشتری متخلص به یکتا و نگارنده را دعوت کرده، محضری ترتیب داده بود از انواع خورش‌های گوناگون و پس از صرف غذا و برچیده شدن خوان گفت: ازین پس باید مرا ملک‌الادب خطاب کنید و از آن زمان مشهور به ملک‌الادب شد [۲۰].»

همان‌گونه که از نظر خوانندگان ارجمند گذشت، صبوری به ریشه اجدادی و نیاکان خویش می‌باید و این امر باعث نوعی غرور و تکبر، علاوه بر غرور شاعری و توانمندی وی در سرودن و سخنوری شده بود که با دقت نظر در میان اشعار دیوانش ملموس، قابل مشاهده و بررسی و نقد است. به عنوان نمونه می‌سراید [۱۲]:

ما را به جهان سخن‌سرایی کار است
زیرا که سخن متاع این بازار است
در ملک سخن کس به صبوری نرسد
تحصیل مقام سلطنت دشوار است
در نصیحت فرزند ارشد خویش، یگانه فرزند ذکور ارزنده‌اش ادیب‌الدین می‌سراید:
ای پسر، ای در صدف من گهر
ای شجر عمر پدر را ثمر
دادگری، دادگری پیشه کن
کار نیاکان خود اندیشه کن

صدف مثال ببند از مدیح خویش دهن
که خواهی آتش زردشت را کنی روشن [۱۰]

اگر چه سینه تو پر ز گوهر است، ولی
مگر تو را ز نیاکان خویش یاد آمد

و له ایضاً:

سخن‌سرایان هستند بس معاصر من ولی چو من نسراید کسی به عصر سخن

و از این دست اشعار در مدح شاعری خویش و ستایش و نیایش نیاکان و اجداد صاحب جاه و جلالش، بسیار در دیوانش مضبوط است. صبوری در سال ۱۳۲۸ هـ.ق در وزارت معارف مشغول به خدمت بود. در این وقت از طرف اداره کل عتیقیات (اداره باستان‌شناسی) که در آن زمان ریاستش بر عهده شاهزاده ایرج میرزا جلال‌الممالک بود، برای تحقیق در مورد کاوش‌های باستانی در همدان مأمور به آن حدود گردید که حکم مأموریت و دستور مدیرکل عتیقیات وزارت معارف در مورد کشف یک خمره سفالی حاوی سکه (به همراه استنساخ اسناد مربوطه) در انتهای مقاله و در بخش تصاویر آورده شده است. عجیب برای نگارندگان آن است که شاید نگاه وی به ویرانه‌های ایران باستان و فرو ریختن قدرت و شوکت پادشاهان، در طبع ظریف و نهاد لطیفش اثر کرده و وی را از هرگونه کسب مال و جاه مبری نموده بود.

امیری فیروز کوهی نیز درباره خلقیات شاعر می‌نویسد:

«صبوری از علایق و زخارف دنیوییه و تکلف‌های رسمی زندگانی دور و طبع بلندش از تملق و چاپلوسی به حدی نفور است که از طرف اشخاص خودخواه حمل بر عدم آشنایی وی بر آداب و رسوم معموله می‌شد. همچنین در علو طبع و مناعت نفس و سخا به قدری افراط و راه زیاده روی پیموده بود که طی هفتاد و چهارسال زندگانی، دیناری از مال دنیا نیندوخته و دوست و دشمن را به انواع شفقات و مهربانی‌های بی‌ریا از خوان نعما خویش تا بدان پایه که مورد منع و سرزنش نزدیکان خود واقع می‌شد می‌نواخت» [۲]. یکی دیگر از حوادث جالب توجه که نمونه بارزی از خلقیات مرحوم صبوری است، ماجرای برخورد شاعر با وزیر دربار مقتدر حکومت پهلوی اول، عبدالحسین خان سردار معظم خراسانی، تیمورتاش در انجمن ادبی مرکزی است؛ در یکی از جلسات این انجمن، زمانی که شعرا در حال آماده‌سازی اشعار خویش برای اقتراح از شعر سعدی به مضمون ذیل بودند؛

گر کنم بر سر وفات، سری سهل باشد زبان مختصری

نوبت به صبوری رسید؛ آن سال‌ها به اجبار لباس متحدالشکل برای مردان از طرف حکومت الزام شده و همگی علاوه برکت‌های کوتاه و شلوار انگلیسی، موظف به گذاشتن کلاه پهلوی نیز بر سر بودند. صبوری نیز مانند دیگران به این البسه ملبّس بود، گرچه از کلاه پهلوی به دلیل نقاب جلوی آن که سرش را اذیت می‌کرد، آزرده خاطر بود یا شاید بهانه‌ای بود برای به سرنگذاشتن این کلاه نوظهور. در آن روز علاوه بر اعضای انجمن ادبی مرکزی که احتمالاً به مدیریت وحید دستگردی برگزار می‌شد، تیمورتاش نیز جزو مدعوین بود. نوبت به صبوری رسید و شاعر پشت جایگاه قرار گرفت تا شعر خود را بخواند؛ کلاه پهلوی را از سر برداشته و روی جایگاه قرار می‌دهد و شروع به قرائت می‌نماید؛ هنوز چند بیتي نگذشته، تیمورتاش سخن وی را قطع کرده می‌گوید: «آقای صبوری! آدم کلاه پهلوی را از سر بر نمی‌دارد».

صبوری بدون کلمه‌ای پاسخ، کلاه را بر سر می‌گذارد و در ادامهٔ اقتراح این بیت را نیز فی‌المجلس به آن می‌افزاید که:

ای خوشا بوستانِ بی سر خر تا در آن جا کنم برهنه سری
و دوباره کلاه را از سر بر می‌گیرد. در این حال تیمورتاش که از حاضر جوابی و جسارتِ شاعر سخت برآشفته بود، به علامت اعتراض به سرعت مجلس را ترک می‌کند [۱۷].

صبوری علاوه بر هنر ارزنده شاعری، صدای دلنشینی به جهت قرائت (گویندگی) اشعار خویش و دیگران داشت که همواره این صوتِ گوشنواز در فضای انجمن ادبی مرکزی و انجمن قدس تا ابد جاویدان است [۱۸].

شاعر در زمان حیاتش علاوه بر سرودن اشعار و تدوین دیوان خویش، به تربیت شاگردانی که بعدها هر کدام از نام‌آوران عرصه ادبیات معاصر گردیدند، همت گماشت. میان ایشان می‌توان به سید کریم امیری فیروزکوهی، سرهنگ محمد علی نجاتی، سید علی عظامی، محمد علی ناصح و عباس فرات یزدی اشاره کرد که از شعرای بزرگ معاصر کشور به شمار می‌روند [۱۸].

وفات صبوری

شاعر پس از مشاغل گوناگون در دستگاه دولتی قاجاریه، چندی در وزارت عدلیه با عنوان مصدقی و مخاطب و با رتبه معمار مخصوصی، تا آخر عمر با حقوق کمی مشغول به خدمت بود. وی پس از دریافت این منصب، تک بیت زیر را سرود:

صبوری چو معمار مخصوص شد بنائی بیاید نهاد از سخن
چون آن گاه که بانگ الرحیل زند و جاده آخرت را آب پاشند و مهیا کنند، کس را یارای مقاومت و تاب نافرمانی از این عادت هستی و طبع هر بلندی و پستی نباشد و به گفتار آن پیر زار بند که فرماید:
چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر روی تخت و چه بر روی خاک
باید از این عالم فانی به سرای باقی قدم نهاد؛ پس اسباب آن فراهم آید تا سفر را تعجیلی پدید آید؛ والله اعلم و بالصواب؛

پس اسباب رحلت آن عالم فرزانه و آن شاعر یگانه نیز فراهم گردید. میرزا نصرالله خان از روز دوشنبه هجدهم آبان ماه ۱۳۱۳ شمسی، به ذات‌الریه مبتلا گشت و پس از شش روز تحمل آن بیماری غدار، آخرین شب که همراه سرفه‌هایش مقداری خون مشاهده کرد، دانست که وصل جانان نزدیک است؛^۱ پس تطبیری بر خویش زده، برای پزشک معالجش دو بیتی سرود و سحرگاه به وی بنمایانید و ساعتی بعد (در روز یکشنبه

۱. شب پیش از وفات صبوری، همسر برادرش (مرحومه سکینه سلطان سیرتی همسر دوم فخرالملک) به عیادت شاعر می‌رود. صبوری همان طور که در بستر استراحت می‌کرده و به دیوار تکیه داده بوده، رو به وی کرده، می‌گوید: «حیف از این سینه صبوری که برود زیر خاک» [۱۸].

بیست و چهارم آبان ماه ۱۳۱۳^۱ به عالم بالا پر کشید و با پای دیگر، افلاک را به سیر نشست.
دانی که حال سینه من بی تو چون گذشت
هر شب به آه و ناله و دیشب به خون گذشت
دانی که سود برد ز سودای عاشقی؟
مجنون، که عمرش از همه سردر جنون گذشت
البته سعادت اخروی داشت که ختم به مونس جان خویش که عمری در کنار آن زیسته بود، یعنی شعر فارسی، در سایه احسان الهی و عفو و رضایت پروردگار آرمید.
پس از وفاتش پیکر او را در آرامگاه خانوادگی خاندان کسروی - که جنب مقبره پرنس میرزا اسحاق خان مفتح الدوله واقع شده است - در امامزاده عبدالله شهر ری به خاک سپردند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

بررسی شعر صبوری

صبوری را یکی از گویندگان متأخر دوره بازگشت ادبی می‌دانند. درباره مشخصات این دوره باید گفت که عواملی پس از استقرار قاجاریه و ثبات سیاسی آن دوران باعث گردید تا سخن‌سرایان فارسی، بازگشتی بزرگ و اقتدائی عظیم به استادان و سخن‌سرایان قدیمی ایران بنمایند.
در دوران قاجار که سلاطین آن به پیروی از پادشاهان قدیم به ترویج علم و پرورش آن کوشیده‌اند، بنایی در تعلیم و تربیت برپاگشت و بزرگانی چند در علوم ادبیه و شعر و انشاء و خط و نگارگری به جامعه ایران تحویل داد. در آن عصر چون امیران و رجال حمایت از شعرا را وسیله ای برای ابراز تعین و تشخیص خویش برمی‌شمردند، در امر حمایت از ایشان بر یکدیگر سبقت گرفته به شعرا صلوات و جوایز کلان می‌بخشیدند که در نتیجه این حمایت‌ها سبک شعری قدرتمندی پدید آمد.
هدف شعرا در آن دوران بیشتر نجات شعر فارسی از انحطاطی بود که در اواخر دوران صفوی و اغتشاشات پس از آن دامنگیر شده، می‌کوشید تا باقیمانده مکاتب ادبی را نیز از بین ببرد. اینان در مقابل وسیله ای برای نیل به هدف خویش در حفظ زبان بسته بودند که همانا پیروی از استادان سلف مانند فردوسی، عنصری، منوچهری، انوری، و غیره بود.
وضع دربار و انشای قصاید در جشن‌های رسمی و توجه سلاطین به شعرهای استادانه و نقادی و شعرشناسی آنان نیز به این کیفیت کمک شایانی می‌نمود. به همین جهات از میان انواع اشعار، سرودن مثنوی‌های حماسی و دینی و قصیده‌های مدحی رواج فراوان یافت و حماسه‌هایی از قبیل شهنشاها، خداوندنامه، اردیبهشت‌نامه سروده شد و مدایح فراوانی انشاد گردید.

صبوری نیز با آن ذوق سرشار و قریحه معنادار و پرمایه خویش، در چنین محیطی و متأثر از این گروه و معاصرینی نظیر ادیب‌الممالک فراهانی، محیط قمی، حضوری سلماسی و دیگران پرورش یافت و چون خمیرمایه شایسته و بایسته‌ای در نهادش نهفته بود به سرعت ترقی کرد و اشعاری سرود که از حیث فصاحت و بلاغت و معانی بدیع و مطالب رفیع در ادب فارسی اواخر قرن چهاردهم هجری گوهری یکتا و

۱. موافق با سوم شعبان ۱۳۵۳ ه. ق. [۶، ۹ و ۲۲].

خورشیدی فروزنده است.

سید محمد باقر برقی در مورد ویژگی‌های صبوری می‌نویسد:

«صبوری ضمن آنکه شاعری زبر دست و توانا بود، در هنر خط مهارت داشت؛ به خصوص خط شکسته و نستعلیق را خوش می‌نوشت و خطوطی که از وی در اختیار نگارنده موجود است، استادی او را در خط نشان می‌دهد [۶].

صبوری در شعر سبک عراقی را برگزید و به شیوه اساتید این فن شعر گفت و از آنها پیروی کرد. وی در مدت زندگی همواره با بزرگان شعر و ادب و اساتید علم و هنر معاشر بود ... دیوان اشعارش از پنجاه هزار بیت تجاوز می‌کند» [۶].

میرزا محمد حسین شیرازی ملقب به شعاع‌الملک و متخلص به شعاع در ۱۳۲۱ قمری در کتاب ارزشمند خود، تذکره شعاعیه (در شرح شعرای شیراز)، متعاقب آشنایی با شاعر در مأموریت وی در آن دیار در مورد صبوری چنین می‌نویسد:

نامش میرزا نصرالله خان، پیشه اش نویسندگی دیوان. در قصیده‌سرایی مشتهر است و از علم عروض و قافیه با خبر. غالباً بر سبک شعرای ماوراء النهر چامه سراید و نیکو از عهده برآید ... [۱۰]

وحید دستگردی، پس از ستایش مقام و منزلت صبوری در ادب و سخن می‌نگارد:

«صبوری امروز پیر است [نگاشته شده در مهرماه ۱۳۱۰ ش] ولی ذوق سخن‌سرایی در نهادش جوان و روز و شب به خدمت شعر و سخن اشتغال دارد و نگارنده همواره از محضر وی به استفاده و استفاده مشغول و غالباً اشعار گرانبهایش زیب صفحات مجله ارمنان [که به مدیریت مرحوم وحید اداره می‌شد] شده و می‌شود. [۲۳]

صبوری در پاس اخلاق و عادات قدیم ایرانی سعی و کوشش بسزا دارد و جشن سده را تنها کسی است که هنوز در خانه خود مطابق اصول قدیم برپا می‌دارد» [۲۳].

امیری فیروز کوهی نیز که از شعرای بنام معاصر و شاگردان مرحوم صبوری بوده، درباره شاعری او و شیوه و نگاهش به ادبیات، چنین می‌نویسد:

«یکی از ارکان مهمه شعر و ادب و یادگاران اساتید سلف در نیمه دوم مائه اخیره که به حکم جهل عامه و تشخیصات غلط جامعه در زاویه خمول مانده و آن طوری که باید مقام شامخ وی در عالم ادب به سمع عالمیان نرسیده است، مرحوم میرزا نصرالله خان صبوری اصفهانی است که با فقد وی گوهری از رشته سخن مفقود و بابتی در رشته ادب مسدود گردید [۲].

شرح مقام بلند وی در شعر و رجحان او بر اغلب از معاصرینش نه چنان است که در این مختصر به اتمام رسیده و آن گونه که شایسته پایه رفیع اوست در قالب بحث و گفتگو درآید، ولی آنچه که به وجه اختصار گفته می‌شود این است که آثار صبوری چنان که دیوان هفتاد هزار بیتی او شاهد و بهترین گواه عادل است، دارای یک نوع پختگی و انسجام الفاظ و رقت و بلندی معانی است [۲].

صبوری آشنا به سبک و طرز معینی است که هیچ‌گاه از آن دایره تجاوز نکرده و همه جا یک‌دست و

یک نهج به گوش می‌رسد و وجود این امتیاز و برتری در اشعار وی، نتیجه یک عمر تتبع در آثار متقدمین و غیرهم و همچنان ذوق و استعداد فطری بوده است که به همت آن طرز تناسب و تلفیق کلمات را در انواع شعر رعایت کرده و برخلاف بسیاری از گویندگان معاصر خویش که به واسطه عدم آشنایی به طریقه فصحا و اختیار نکردن طرز معینی از اختلاط سبک‌های متعدد در اشعار خود کوتاهی نکرده‌اند، در یک قصیده یا غزل از شیوه و روش سرمشق خویش تجاوز نکرده است و از این سبب به خوبی پیداست که کلمات و اصطلاحات مخصوصه هر یک از فنون شعریه را در فن و سبک دیگری مخلوط نکرده و از آن مایه آش شله قلمکار به وجود نیاورده است [۲].

خلاصه آنکه صبوری در قصاید خود به پیروی از ظهیر و انوری و شعرای عراقی طمطراق الفاظ و علو معانی را سرمشق قرار داده، در غزل از حیث رقت معانی و ابراز احساسات و عواطف لطیفه و خیال‌های دقیق و افکار باریک تتبع حافظ و شعرای نازک خیال بلند فکر اصفهانی را که به غلط مشهور به هندی شده‌اند، می‌نمود و از این رو قصایدش پخته و یک‌دست و غزلیاتش آمیخته با احساسات گوناگون و عاشقانه و عارفانه است. و همچنان که در ساختن شعر و فنون مترتبه بر آن استاد بود، در شعر شناسی نیز مسلم و بی‌نظیر بوده و به عکس متکبران بی‌انصافی که احدی را جز خویش به پیشتری نشمرده و غیر از گفته‌های خود سخن هیچ‌کس را قابل استماع نمی‌دانند و تصدیق و تکذیبشان به اعتبار شخصیت طرف است، از هر کس که شعری خوب و سلیس می‌شنید، در تمجید و تحسین وی به تقصیر از خود راضی نمی‌شد» [۲].

و شاعر چه نیکو در حسب حال خود سروده است [۱۲]:

حاصل آسان و دشوارم ز مرگ و زندگی ست / کین به آسانی رسید و آن به دشواری گذشت

اسناد:

نشان شیر و خورشید ایستاده با تاج کیانی

وزارت معارف دولت علیه ایران

اداره کل عتیقیات

نمره: ۱۶۶۹/۵۶۹

طهران؛ ۶ شهر ذی القعدة ۱۳۲۸

آقای میرزا نصرالله خان

چندی قبل در ضمن راپورت‌هایی که داده بودید، یکی مسئله کشف دو خمره سفالی بود که در محال درجزین، ملکی بهاء‌الملک پیدا شده بود. آقای منطق‌الملک معاون حکومت که حالیه طهران هستند، راپورتی مجدد در این خصوص داده‌اند؛ خوب است شما با استحضار حکومت در این مسئله تحقیق و تفتیش؛ کمال رسیدگی را به کار ببرید که کاشف این خمره‌ها چه اشخاص بوده‌اند؟ سواد راپورت آقای منطق‌الملک هم لفاً برای شما فرستاده شد. مخصوصاً باید تحقیق نمایید که سوای آنها هم باز چیزی پیدا شده یا احتمال چیزی پیدا شدن می‌رود؟

بعد از تحقیق مراتب، اگر خمره‌ها جنساً لعابی و چیز قابلی است، همراه بیاورید و اگر قابل حمل نیست، متروک بدارید و اگر رئیس هم امیدواری نمودند، یعنی احتمال کشف بعضی چیزها دارد، اطلاع بدهید تا اقدام بشود. خودتان هم بعد از این تحقیق عازم طهران خواهید شد.

[نقش مهر:] مدیر کل عتیقیات

[نقش مهر بیضی:] ایرج

[نقش امضاء:] جلال‌الممالک

نشان شیر و خورشید ایستاده با تاج کیانی

وزارت داخله

دایره : غرب

نمره : ۱۶۹۸۸/۵۸۵۷

مورخه ۸ شهر جمدی الثانی ۱۳۲۸

حکومت همدان

آقای میرزا نصرالله خان از جانب وزارت جلیله معارف برای نظارت در کلیه عتیقات و حفريات مأمور و روانه شدند. البته به طوری که از آن وزارت جلیله حکم مأموریت و نظارت ایشان صادر شده، کمال مساعدت را در مطالب و اظهارات صحیحه ایشان نموده و هر قدر مستحفظ برای اراضی مظنون به اشیای عتیقه خواسته باشند، فوراً داده و در پیشرفت امور راجعه به معزی الیه کمال همراهی را داشته باشید که به خوبی از عهده مأموریت خود برآیند.

[نقش مهر بیضی:] وزارت داخله

[نقش امضاء:] ایرج

فهرست منابع:

- [۱] اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، «سالنامه رسمی دولت ایران»، ضمیمه کتاب التدوین فی احوال جبال شروین (چاپ سنگی)، ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ ق، ص ۲۶ و ۳۳.
- [۲] امیری فیروزکوهی، سید کریم، «صبوری اصفهانی»، ارمغان، ۱۶ (۵)، ۱۳۱۴ ش، ص ۳۷۳ - ۳۷۹.
- [۳] امیری فیروزکوهی، سید کریم، «مرگ رهی معیری»، یغما، شماره ۲۴۳، ۱۳۴۷ ش، ص ۵۱۸ تا ۵۲۸.
- [۴] انصاری، حاج میرزا علی مستوفی (امین الوزاره)، یادداشت به خط مؤلف (احتمالاً منتشر نشده).
- [۵] بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران، زوار، چاپ پنجم، جلد ۳، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۲۶.
- [۶] برقی، سید محمد باقر، سخنوران نامی معاصر ایران، تهران، خرم، جلد ۴، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۲۵۴ - ۲۲۵۶.
- [۷] جابری انصاری، حاج میرزا حسن خان (صدر الادباء)، معجزات کلام الله (چاپ سنگی)، ۱۳۳۳ ق، ص ۱۹۳.

- [۸] جابری انصاری، حاج میرزا حسن خان (صدر الادباء)، *تاریخ نصف جهان و همه جهان* (چاپ سنگی)، ۱۳۳۳ هـ ق، ص ۱۲۶.
- [۹] خیام پور، عبد الرسول، (تاهباز زاده)، *فرهنگ سخنوران*، تهران، طلایه، جلد ۲، ۱۳۷۲ ش، ص ۵۵۰.
- [۱۰] شعاع شیرازی (شعاع الملک)، میرزا محمد حسین، ۱۳۸۰ ش، *تذکره شعاعیه*، تصحیح طاووسی، محمود، شیراز، بنیاد فارس شناسی، ص ۲۵۳ و صص ۲۶۴ تا ۲۷۳.
- [۱۱] شمس‌العلماء، شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی؛ غیاث‌الدین ادیب؛ ندیم السلطان، میرزا محمد، «سالنامه رسمی دولت علیه ایران»، ضمیمه جلد پنجم کتاب *نامه دانشوران ناصری* (چاپ سنگی)، ۱۳۲۱ ق، ص ۴۴.
- [۱۲] صبوری اصفهانی، میرزا نصر الله خان، *دیوان اشعار* به خط مؤلف (منتشر نشده).
- [۱۳] صبوری اصفهانی، میرزا نصر الله خان، یادداشت به خط مؤلف (منتشر نشده).
- [۱۴] غیاث‌الدین ادیب؛ شمس‌العلماء، شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی؛ اعتماد السلطنه، محمد باقر خان، «سالنامه رسمی دولت علیه ایران»، ضمیمه جلد چهارم کتاب *نامه دانشوران ناصری* (چاپ سنگی)، ۱۳۲۰ ق، ص ۳۹.
- [۱۵] غیاث‌الدین ادیب؛ شمس‌العلماء، شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی؛ اعتماد السلطنه، محمد باقر خان «سالنامه رسمی دولت علیه ایران»، ضمیمه جلد هفتم کتاب *نامه دانشوران ناصری* (چاپ سنگی)، ۱۳۲۴ ق، ص ۴۱.
- [۱۶] غیاث‌الدین ادیب؛ شمس‌العلماء، شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی؛ ندیم السلطان، میرزا محمد، «سالنامه رسمی دولت علیه ایران»، ضمیمه جلد ششم کتاب *نامه دانشوران ناصری* (چاپ سنگی)، ۱۳۲۳ ق، ص ۴۱.
- [۱۷] کسروی، فتح الله ادیب‌الدین (متخلص به ساسان)، یادداشت‌های منتشر نشده.
- [۱۸] کسروی، خدیجه (برادرزاده و عروس مرحوم صبوری)، مصاحبه توسط نویسندگان مقاله، ۱۳۹۱ ش.
- [۱۹] کسروی، منصوره (برادرزاده مرحوم صبوری)، مصاحبه توسط نویسندگان مقاله، ۱۳۸۰ ش.
- [۲۰] مصاحبی نائینی (عبرت)، میرزا محمد علی، *تذکره مدینه‌الادب*، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ تصویر خطی، جلد ۳، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۵۶ تا ۱۷۴.
- [۲۱] مصاحبی نائینی (عبرت)، میرزا محمد علی، *تذکره انجمن قدس*، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، جلد ۱، ۱۳۸۷ ش، ص ۶۸۸ تا ۷۲۷.
- [۲۲] مهدوی، سید مصلح‌الدین، *تذکره شعرای معاصر اصفهان*، اصفهان، تأیید، ۱۳۳۴ ش، ص ۳۰۲.
- [۲۳] وحید دستگردی، محمد حسن، «ملک‌الادب (استاد سخن صبوری اصفهانی)»، *ارمغان*، ۱۲ (۷)، ۱۳۱۰ هـ.ش، ص ۵۰۲ تا ۵۰۷.

زندگی و آثار ملک‌الادب... / محمدرضا بهزادی - رضا کسروی - نصرالله کسروی



نصرالله صبوری کسروی انصاری
(عکاسخانه مسیو آنتوان خان سوروگین)

زندگی و آثار ملک‌الادب... / محمد رضا بهزادی - رضا کسروی - نصرالله کسروی



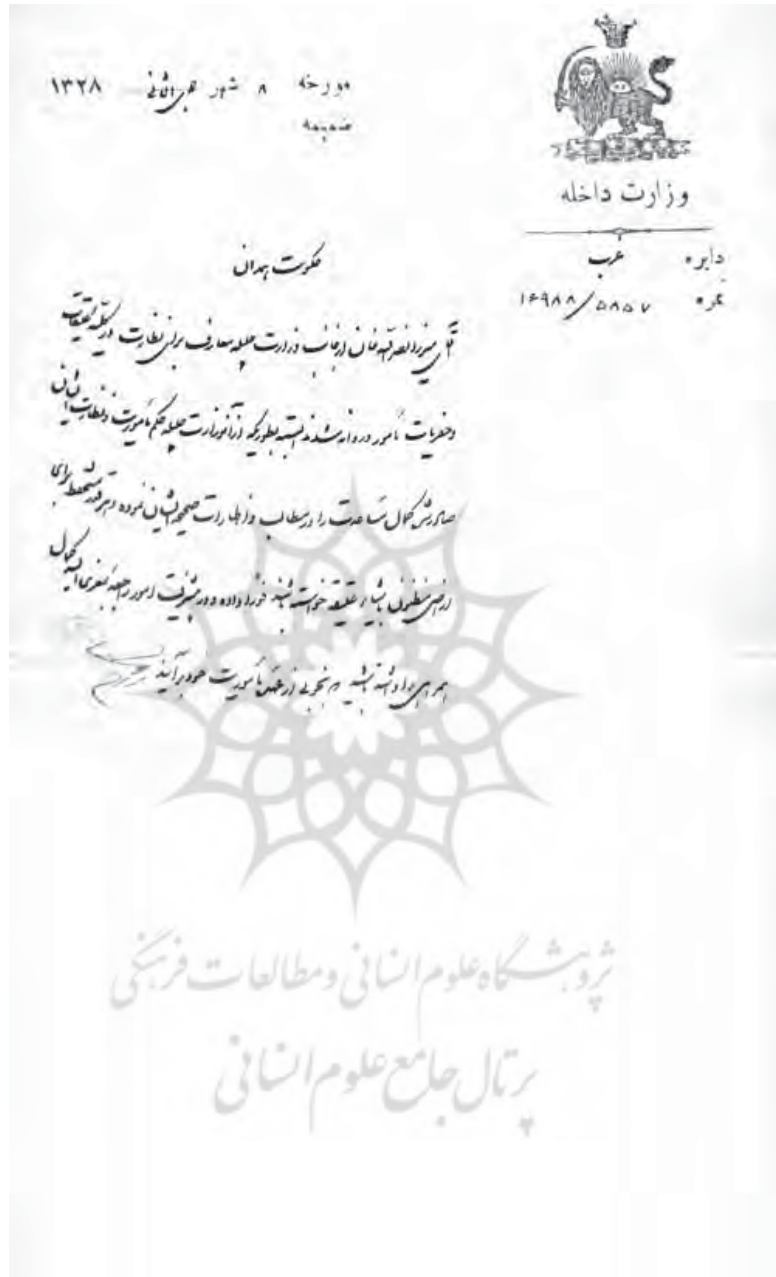
صبوری اصفهانی به همراه یگانه فرزند ذکورش،
فتح‌الله کسروی در دههٔ ۱۲۹۰ خورشیدی

پیام بهارستان / ۲۰، س ۴، ش ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

زندگی و آثار ملک‌الادب... / محمدرضا بهزادی - رضا کسروی - نصرالله کسروی



میرزا نصر الله صبوری و فرزندش، فتح الله کسروی متخلص به ساسان؛
این تصویر به گمان از آخرین عکس های شاعر است



سند شماره دو

بیت‌تعالی مرثیه در واقع ذکر بلا و شهادت سرسعادت حضرت
سیدالشهدا علیه آلاف التحية والثناء و اشاره بواقعه وفات
جناب حسن‌المآب مرحوم مغفور مبرور حضرت شهادت مرتبت
سعادت مرتبت برکت خانوادۀ سلسلۀ رضوی سیدادۀ
العسوی الشیر بالاخوی طالب‌الله نراه و جعلی بختۀ مشواه

نوبتی امشب چه دم نبرد	نوبت شادیت چه غم نبرد
رایت ذمی تجر زودار	جیش حرم چو بدیدار
سال غنم با غنم دروزنم	لیله قدر غنم دنوروزنم
دل که در این ماه نباشد نمی	مردۀ بود کر چه بود آدمی
عالمه و آدم همه بر زمین زدند	قرعه چو بر نام محمد زدند
داده الحرم بصفه دست عجم	ریخته خون تا المجدار عجم
تاجه در بزم سعادت	کشته بشم شهادت
خور و پرسی کرده محفت	حلقه زود و حلقه کیونید
موسی گمان مویگان زمین	سلسله در سلسله ماتمند
کشته اگر کشته راه خدا	ملک زل با پیش خونبها

صبوری ضمن آنکه شاعری زبر دست و توانا بود، در هنر خط مهارت داشت؛ بخصوص خط شکسته و

نستعلیق را خوش می نوشت [۶].

قطعه ای به خط نستعلیق میرزا نصرالله صبوری اصفهانی [۲۰]